

جایزه صلح نوبل

البرادعی، بوش و ایران

جنگ مخفی بوش - البرادعی

جایزه صلح نوبل امسال به کسی داده شد که چند سال قبل مقاومتی آگاهانه از خود در برابر اراده جنگ با عراق نشان داد. وقتی که بوش قویاً تدارک حمله به عراق را می‌دید البرادعی رئیس آژانس بین المللی انرژی اتمی سازمان جهانی انرژی اتمی در فوریه ۲۰۰۳ صراحتاً اعلام کرد که برنامه‌های نظامی اتمی عراق به کل نابوده شده‌اند و این کشور دارای سلاح‌های موسماً مخرب نیست.

نظر او مبتنی بر ماه‌ها تحقیق و دهها گزارش بود ولی آمریکا قویاً آن را رد کرد و بوش اظهار داشت که سازمان محمد البرادعی ابزار لازم را برای کشف سلاح‌های مورد بحث ندارد. تونی بلر نیز بر نتافت و مصرانه بر تأیید نظرات رئیس جمهور آمریکا پرداخت. از آن پس البرادعی مغضوب و هدف تیرهای تهمت آمریکا شد. تا روزی که البرادعی میکرو و فونی مخفی در دفتر خود کشف کرد که CIA اعتراف به جاسازی آن نمود تا از مذاکرات وی با تهران مطلع شود. این رسوائی موجب پیروزی البرادعی شد. با این معنی که دوباره به ریاست سازمان انتخاب

گردید و سازمان او قدرت و اعتباری تازه یافت و تونی بلر و بوش بهای گزافی از بابت اصرار بر حمله به عراق پرداخته و می‌پردازند.

اخطار به ایران

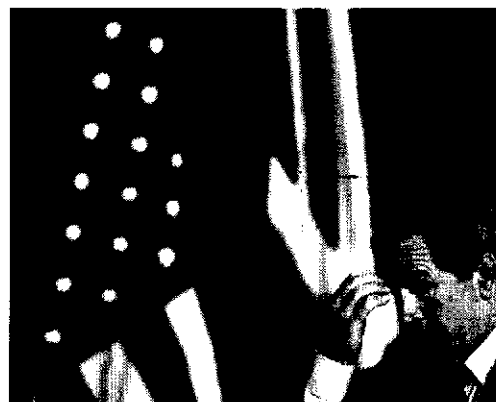
اعطای این جایزه به رئیس سازمانی که در کشمکش فرسایشی با ایران به سر می‌برد، در ضمن اخطاری است به ایران تا حرمت قرارداد و سازمان‌های بین‌المللی را باز نشناسد. مسلماً البرادعی مصری الاصل به صلح و امنیت جهان خدمت کرده است و مقابله و مقاومت وی با دو رئیس دولت‌های انگلیس و آمریکا تاریخی است. به حدی که وزیر خارجه بوش به او تبریک می‌گوید و پرویز مشرف رئیس جمهوری پاکستان کشوری که داد و ستد تنگاتنگی از باب همکاری اتمی با ایران دارد نیز او را و نقش او را می‌ستاید.

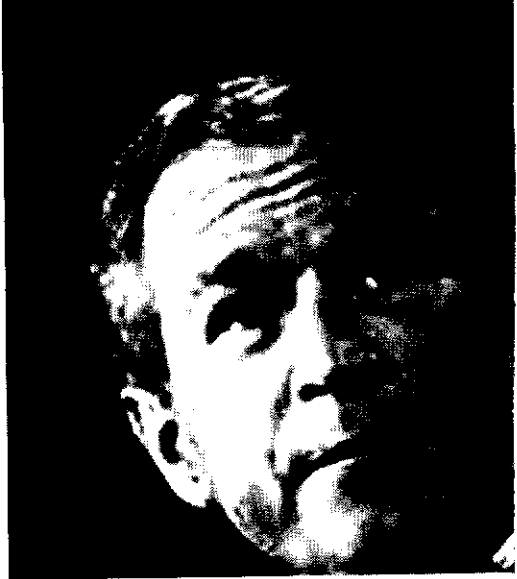
ویل پن نیز در این داستان شورای امنیت گرفتار گزارش‌های خلاف واقع وزیر خارجه وقت آمریکا کالین پاول شد و برعکس ویل پن وزیر خارجه فرانسه در ۲۰۰۳ با نطق خود در مخالفت با نظرات جنگ طلبانه آمریکا، شورای امنیت را از رودربایستی با ابر قدرت آمریکا در آورد و با کف زدن و تحسین روبرو شد و اعتباری برای خود و کشورش در جهان اسلام کسب کرد. امروز ویل پن نخست‌وزیر فرانسه و البرادعی صاحب نوبل صلح و سازمان متبوع او سرفراز است. ولی تونی بلر و بوش هنوز از اتهام دروغ و اشتباه مبرا نیستند و کالین پاول که عکس‌های دروغین را به شورای امنیت نشان داد در سکوت و سیاهی تاریخ است و رسانه‌های جهانی که در انفجار خبراند نمی‌توانند پیش از آنچه سردمداران محافظه‌کارنو، کردند در کارها حقایق را استتار کنند.

غرور خام و غافلگیری

در آن روزها؛ بوش متکی و مجهز به تئوری‌های نوساخته و پرداخته و سرهم بافته نو محافظه‌کاران مجدد فعالانی چون ریچارد پلر، که عراق را برنده می‌دانست و اعتقاد داشت که با اشغال عراق و افغانستان، خود به خود دموکراسی؛ در خاورمیانه پا خواهد گرفت. بدیهی است فاجعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ فرود آوردن ضربه‌ای را به دشمن خیالی که به هر حال عراق نبود به آمریکا دیکته می‌کرد. پرزیدنت جوان "غافلگیر" شده بود و می‌خواست با ضربه خود حیثیت وطن خود را احیاء و اعاده کند به همین دلیل به یک فرمانده جنگی تبدیل شد تا خاطره چگونه انتخاب شدن خود را جبران کند. او مردم را پشت سر خود گرد آورد و مردم آمریکا از او در دور دوم ریاست جمهوری‌اش با سه میلیون رای اضافی به مدد کلیسای دعاگو حمایت کردند. این‌ها همه موفقیت حساب شد تا روزی که میکروفون دفتر البرادعی و گزارش‌های ضد و نقیض جان تازهای به تن خفته رسانه‌های مسخ رساند و چهل و سومین رئیس جمهور به عنوان پر هزینه‌ترین رئیس جمهور را به سبب جنگ عراق و افغان و تعهد قریب ۶/۵ میلیارد دلار کمک سالانه این دو کشور ردچار مشکل شد. یاران بوش یعنی نو محافظه‌کاران چه‌ها که نکرده‌اند؟ اروپای پیر، فرانسه بد و تروریسم که پشت در هر خانه جا گرفته است. همتای او، تونی بلر در کشور خود متهم به دروغ شد و خلل در کابینه او و BBC افتاد.

اگر بر این‌ها اتهام عدم پیش بینی دولت بوش را با وجود گزارش‌های رسمی هواشناسی در باب ویرانی‌های کاترینا در لوئیزیانا بیفرائیم قبول می‌کنیم که دولت بوش تاکنون دوبار سخت غافلگیر حوادث





نیست. بهانه کسالت قلبی او حتمی است ولی با همان قلب بیمار، معاونت را اداره و "برهالی برتون" را نظارت می کند. گرفتاری جای دیگر است. بوش چنان تند رفته که راه برگشت ندارد و چنان تند و سخت گرفته که بایست ادامه دهد و کیست که برخیزد و بار سنگین غافلگیر شدن را به عهده گیرد. دوستان بوش این روزها نه برای تقرب بلکه برای دور شدن های سیاسی از او شتاب دارند. بقول فردوسی:

سرشب سرسخت و تاراج بود
سحر که نه سر بود و نه تاج بود

ولی وقایع را پیش خور نباید کرد، بسیاری معتقدند که آمریکا باید بین توسعه و عمران و جنگ یکی را انتخاب کند. اما بوش عراق و افغان و ادعای مبارزه با تروریسم را هم ترک نخواهد کرد.

کنگره آمریکا مدعی است که در سال ۲۰۰۶ کسر بودجه فدرال به ۳۸۰ میلیارد دلار می رسد. تنها سرمایه‌ای که در دست بوش باقی است سال های باقیمانده ریاست جمهوری اوست. رفقای نو محافظه کار بوش و حلقه مسیحیان از او و هر یک به دلیلی ناخشنوداند آنها معتقدند بوش طریق قانون اساسی را رها کرده است (رجوع کنید به: مقاله ویلیام کریستول W. Kristol)

در مجله Weekly بوش گروه محکمی از همکاران نو محافظه کار را در اختیار داشت اما هر چه بر او رسید از اشتباه دیدن و اشتباه عمل کردن در عراق است

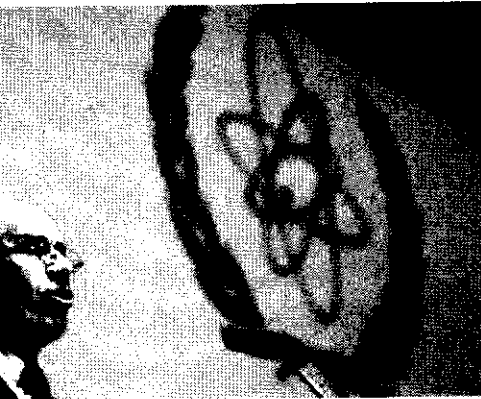
اشغال دموکراسی نمی آورد

دموکراسی در خاورمیانه با این شیوه جا باز نمی کند. علت کسر بودجه امریکای امروز در لشکر کشی به خاورمیانه است و غرور خام ناشی از پیروزی سریع و قدرت غیرعادی متمرکز در دست یک رئیس جمهور است. بوش در اوج این غرور بود و در نشیب اقدام به جنگ (به روایتی بوش پیوسته پدر را ملامت می کرد که در جنگ معروف به خلیج کار صدام را نساخته است). چگونه ممکن بود فرصت استماع گزارش البرادعی مصری را دهد. گوش قدرت در آن روزها در اجاره و اختیار ریچارد پرل بود.

غرور کودکانه

در دنیای امروزین ما نابرابری ها چنان بالا گرفته است که هر خطری را باید احتمال داد. در ثروتمندترین کشورها رفاه عظمت بیار آورده است. در غرب خبری از پیش گیری نیست. همه همه چیز

را فوری برای همین الان می خواهند. در شرق چین ازدهای خفته پرمصرفی است که هزار زخم بر بدنه ملت اش دارد. هشتصد میلیون نفر از روستائیان زارع چینی به ستوه آمده اند و در Huaxi در ماه مارس شورش وسیع ظاهر شد. بیست درصد مردم چین فقیر اند و فقط ۴/۷ درصد درآمد ملی را دارند. اما درصد دیگری هم در چین به حدی ثروتمندند و ۵۰



درصد درآمد چین را صاحبانند و باقی میان این دوانند. مقامات داخلی در یازدهمین پلنوم کمیته مرکزی به این نتیجه رسیدند که تفاوت درآمد؛ اعلام خطر است. اگر ازدهای چین بیدار شود تا غرب را بزند چه خواهیم دید.

آمریکا بعد کاترینا مسلماً دریافته است که قدرتی مهار نشدنی گاه پیدا می شود که باید با پیش بینی های علمی و خردمندانه آنها را شناخت. دنیا زیر بار تحکم هیچ ابرقدرت نمی رود. پای صحبت های جعفری نخست وزیر عراق و طالبانی رئیس جمهور عراق و کرزای رئیس جمهور افغانستان بنشینید خواهید دید چه دل خونی از حضور قشون خارجی دارند.

در این میان اپوزسیون بی سازمان و دنباله رو ایرانیان که در آغاز به قدرت رسیدن بوش خط سیاسی بوش را به جای خط سیاسی اپوزسیون گرفتند باید از این وابستگی های کورکورانه دوری جویند. اگر اپوزسیون هایی که تاکنون از دموکراسی، آمریکاطلبی را اراده کرده اند تا آنجا که آرزو کردند بوش به ایران لشکر کشد و شعار "بوش بیا" را بر زبان جوانان خام سیاست زده نهادند به تصحیح مدار حرکت خود بپردازند.

قدرت هیچ ابرقدرتی نجات دهنده ما نیست. قصه بوش و البرادعی و تونی بلر و جایزه صلح، عبرت سیاسی دارد. البرادعی تحقیق کرد. ایستاد، ثابت کرد. بوش و بلر غرور برشان داشت.

شده است. یک بار در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۰ که به گزارش های مربوط به خطرات تروریسم بی اعتنا ماند و بار دیگر در فاجعه کاترینا که به گزارش های جوی نیز اعتنا نکرد. به این دو مورد باید افزود که آمریکا در مسئله افزایش بهای نفت نیز خود را غافلگیر کرد و گر نه، خرید روز افزون نفت توسط چینی ها از چند سال پیش پدیدار و در دو سال اخیر پیش از همیشه آشکار بود.

سه بار "غافلگیر" شدن برای دولتی که عظیم ترین و بی رقیب ترین قدرت اقتصادی و نظامی و خبری جهان است باور کردنی نیست ولی دیدیم که حقیقت دارد.

امروز حکومت آمریکا در صدد است با ابتکاراتی نو محافظه کارانه، از جمله به بهانه واکسن و ویروس مرغی و مانند آن "غافلگیر" نشود. ولی میدان برای جولان بسیار محدود شده است.

بعد انتخابات دور دوم

روزی بعد از انتخابات دور دوم بوش با غرور خاص و از خود راضی می گفت مردم سرمایه ای را بدست من سپرده اند باید ببینم چگونه آنها را خرج کنم. آیا امروز چیز مهمی از آن سرمایه باقی است. افکار عمومی از بوش برگشته است. حتی جمهوری خواهان او را دیگر اسب رونده خود نمی شناسند. ولی بدتر از همه به قول Marilyn-Brewer شخصیت مهم کالیفرنایی اگر امروز بوش نامزد انتخابات ریاست جمهوری بود هرگز انتخاب نمی شد.

آقای بروس شولمن Bruce-Schulman اخیراً در "واشنگتن پست" نوشت که پرزیدنت بوش در تنگنای تازه ای از محدودیت ها گیر افتاده است. حتی دیک چنی معاون او، داوطلب جانشینی او